

متن سخنان منیره برادران در سمینار سالانه زنان ایرانی در آلمان

(۱۶ تا ۱۸ نوامبر ۲۰۰۱)

فرانکفورت

رابطه گناه و مجازات در اسلام و حکومت اسلامی ایران

سخن‌ام پیرامون رابطه گناه و مجازات‌های اسلامی است. سعی می‌کنم در این بحث به آنچه که اسلام نام گناه بر آن نهاده، بپردازم. سپس به ویژگی‌های مجازات‌های اسلامی و رابطه آنها با گناه خواهم پرداخت.

گناه وزن مهمی در شکل‌گیری و تداوم ادیان دارد. در جستجوی ریشه‌های مذهب به ناتوانی بشر در مقابله با نیروهای طبیعت انگشت گذاشته‌اند. فروید آن را حاصل ترس بشر می‌داند (Angstprodukt). انسان اولیه پدیده‌هایی را که قادر به توضیح آنها نبود، مانند پیچش طوفان در میان برگها، به اجنه و ارواح نسبت می‌داد. مذهب با آداب و آئین‌هایش وسیله‌ای می‌شدند در خدمت دفاع انسان در مقابل ترس.^(۱)

اینها می‌توانند دلایل باور انسان را به قدرت‌های ماورا طبیعی توضیح دهند اما برای توضیح ادیان که خود را موظف به تحمیل خویش بر مردم و ارشاد آنها می‌بینند، کفایت نمی‌کنند. دین از طریق واسطه‌هایی بر ترس و ناتوانی بشر تکیه دارد. یکی از این واسطه‌ها موضوع گناه در دین است. ادیان سعی می‌کنند ناتوانی‌های بشر را به گناه او نسبت دهند تا بشر همیشه مدیون خدا باشد و خود را در مقابل خدا و رسولان چون بنده احساس کند. داستان آدم و حوا، پدید آمدن انسان را بر روی زمین به گناه آنها نسبت می‌دهد. یعنی گناه امری ازلی ابدی و ضمناً جبری است و ادیان و رسولان هم که وظیفه دارند انسانها را به توبه از گناه وادارند نمی‌توانند مانع گناه بشری شوند. به این دلیل ساده که بدون گناه در روی زمین، ادیان معنای خود را از دست می‌دهند. قوم موسی در جستجوی سرزمین موعود غرق در گناه شد. به عیش و عشرت و پرستش گوسفند پرداخت تا ده فرمان موسی از کوه نازل شود. مسیح به صلیب کشیده شده، آذین کلیساها و عبادتگاهها است تا حس گناه بشری را در قلب‌ها زنده نگه‌دارد. و سرانجام اسلام چنان گستردگی به گناهان می‌دهد تا جائیکه مسلمانان لحظه‌ای از گناه و عذاب آخرت در امان نباشند. گناه و توبه بار بزرگی در قرآن دارند. و جابه‌جا تکرار می‌شوند.

فروید هم به رابطه مذهب و گناه پرداخته است. او معتقد است که تمام مذاهب در صدد پاسخ‌گوئی به احساس گناه هستند.

احساس گناه در مقابل پدران نخستین. فروید در وجود عیسی مسیح راه و تلاشی می بیند برای تسکین آگاهی به گناه. مسیح خود را قربانی می کند تا بدین وسیله انسانها را از «گناه موروثی» نجات دهد. (۲)

اما گناه چیست؟ گناه بار مذهبی دارد معادل آن در زبان آلمانی **Suende** است و متفاوت است از کلمه **Schuld** به معنای تقصیر. و نیز متفاوت است با مفهوم «عذاب وجدان»، که هر دو لزوماً بار مذهبی ندارند. در یک مفهوم عام می توانیم گناه را زیر پا گذاشتن قوانین خدائی و دینی بدانیم. اوامری که ادیان نهی و ممنوع کرده اند بسته به زمان و مکان آنها متفاوت است و می توان برای هر یک از آنها عوامل تاریخی، اجتماعی و سیاسی جست. بهر حال این ممنوعه ها واسطه ای هستند برای اطاعت بندگان. و سرپیچی از آنها مقابله با قدرت خدائی تلقی می شود.

در جوامعی که عصر روشنگری و اصلاحات را پشت سر گذاشته اند، بین نهادهای مذهب و سایر نهادهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مرزی به وجود آمده است. گناه به وجدان افراد واگذار شده و از بار آن کاسته شده است. ضمناً در این جوامع درک از گناه هم تغییر کرده است. و بسیاری از اعمال و افکاری که سابقاً گناهان کبیره بودند و به خاطر آنها انسانها را به قتل گاهها می بردند، دیگر نه تنها گناه به حساب نمی آیند، بلکه اموری صرفاً خصوصی تلقی می شوند. در کشور ما نه تنها هنوز گناه و احساس گناه حضوری زنده و نقش ساز در رفتار و شخصیت انسانها دارد، از این فراتر گناه وارد مقوله جرم شده و شدیدترین مجازاتهای این زمینی را در پی دارد.

گناه در اسلام تنها به عملی خلاف احکام دینی اطلاق نمی شود. اندیشیدن به گناه یا اندیشه ای خلاف این احکام هم عین گناه است. و این یکی از تفاوت های گناه با جرم است. جرم، که مفهومی حقوقی است با استقلال امر قضاوت از مذهب تعریفی مشخص یافت. و این یکی از دستاوردهای اصلاحات دینی در اروپا بود. در قضاوت مبتنی بر مذهب جرم و گناه یکی می شوند. از یک طرف گرایش ها و اعمالی که به مقوله جرم سیاسی مربوط می شوند با ظرف گناه سنجیده می شوند و هر نوع دگراندیشی و مخالفت با حکومتی که خود را نماینده اسلام می داند، به کفر، الحاد و ارتداد نسبت داده می شود. از طرف دیگر طفره رفتن از اخلاق خشک و مقدس مذهبی وارد جرم های مذهبی شده و با مجازات های سخت این زمینی و نفرین آخرت پاسخ داده می شود. تعالیم قرآن نه تنها در ایجاد حس گناه در مسلمانان، بلکه همچنین در نسبت دادن کفر و الحاد به لادینان و به کسانی که به مذهبی دیگر وفادارند، نقش بزرگی دارد تا وسیله ای شود برای ارباب غیرمسلمان و تحمیل اسلام. گسترش جغرافیایی اسلام با چنین القائاتی میسر شد. در احادیث و رساله ها دیگر نه موضوع گسترش اسلام، که این با جنگها تامین شده بود، بلکه تثبیت آن در میان بود. و این با القای حس گناه و از طریق ایجاد یک سلسله اخلاقیات خشک و بسته میسر می شود. ممنوعیت و محرومیت بر امیال جنسی بیشترین سهم را در این میان دارد. درست است که

اسلام در مقایسه با مسیحیت ارضای نیازهای جنسی را عملی زشت و تنها برای تولید نسل نمی‌داند با این‌همه بیشترین و سخت‌ترین مجازات‌ها را در همین ارتباط دارد. اول اینکه حق بهره‌وری از لذت جنسی تنها برای مردان است و دوم اینکه آداب و قوانینی ریز و گسترده برای این ارتباط نوشته شده است که حتی برای مومن‌ترین مسلمان هم پایبندی کامل به آنها ممکن نیست. مثل قوانین مربوط به پوشش، گناه ناشی از نگاه به جنس دیگر، خودارضائی، هم‌جنس‌گرایی و غیره. حتی اندیشیدن و خیال‌پروری در باره اینها هم گناه است. به این ترتیب یک مسلمان در هیچ لحظه‌ای بری از گناه نیست.

توبه، که در ارتباط با گناه معنا می‌یابد، جایگاه بزرگی در قرآن و احادیث دارد. در قرآن توبه در دو حالت به کار رفته است. حالت اول پروسه‌ای برای برائت از گناه است. یعنی از کسانی انتظار می‌رود که قوانین اسلامی را زیر پا گذاشته باشند. در اینجا جنبه کیفری از آن در نظر است و زندان و مجازات هم باید وسیله‌ای باشد برای به توبه واداشتن گناهکار. اما حالت دوم در توبه جنبه همگانی بودن آن است. حتی مومنین هم به توبه فراخوانده می‌شوند. و توبه‌کنندگان جایگاهی ویژه در نزد خدا دارند. یعنی می‌شود چنین استنباط کرد که همه، حتی مومنین هم، گناهکارند و نیاز به توبه دارند. توبه باید پروسه‌ای دائمی باشد در زندگی انسانها بر بستر عذاب روحی و حس حقارت ناشی از حس گناه. کارکرد توبه فراهم ساختن رابطه بندگی و اطاعت مطلق از خدا و اسلام است. القای حس گناه نقش معجزه‌گری در وابسته‌ساختن انسانها به ایدئولوژی مذهبی دارد. ابتدا باید شخص باور کند که گناهکار است تا برای پاک شدن از آن بی‌چون و چرا تسلیم ارشادات رهبران مذهبی شود.

من پروسه القای حس گناه را در آدم‌ها در زندان تجربه کرده‌ام. زندان جایی است که رژیم‌ها بی‌واسطه و با دغدغه کمتر می‌توانند سیستم نفوذ بر روان و دستکاری در شخصیت و رفتار انسان‌ها را پیاده کنند. به زندانی القا می‌شد که در گذشته آدمی فاسد و اسیر هواهای نفسانی بوده و عمل او - گو خواندن کتاب یا اعلامیه باشد - جنایت بوده است. ابزارشان شکنجه، تبلیغات و برنامه‌های «ارشادی» بود با استفاده از شیوه تکرار. و مجازات هم به این ترتیب با گناه پیوند می‌خورد. از یک طرف ایجاد حس گناه و عذاب روحی، ارعاب و مجازات روانی زندانی را به دنبال داشت. و از طرف دیگر مخالفت و مقابله با جمهوری اسلامی، که یک مقوله سیاسی است با ابزار گناه سنجیده می‌شد و با مجازاتهای اسلامی پاسخ داده می‌شد.

زندان آینه نظام سیاسی و اجتماعی یک جامعه است. باوراندن گناه، ارعاب و مجازات روانی و سیاست یکسان‌سازی آدمها، که در زندان بی‌هیچ ملاحظه‌ای صورت می‌گیرد، در سطح جامعه هم اجرا می‌شود. رابطه گناه و مجازات در این نظام دو جنبه به خود می‌گیرد: رابطه خود گناه با مجازات و رابطه احساس گناه با مجازات

گناه آن جایی با مجازات پیوند می خورد که وارد مقوله «جرم» می شود. جرم و مجازات مفاهیم حقوقی هستند. در یک تعریف کلی جرم مواردی را شامل می شود که در آن خسارتی به فرد یا جامعه، سلب امنیت و نظایر آن در میان باشد. به عبارتی جرم با ضربه زدن به منفعت فرد یا جامعه سنجیده می شود. جرم مستقل از بار مذهبی و گناه است. در حالیکه گناه به مذهب و میزان وفاداری فرد به آن بستگی دارد. به بیان دیگر رابطه ای است بین فرد مومن و خدا. یکی از دستاوردهای روشنگری در اروپا این بود که نهاد کلیسا و نمایندگان آن را از مجازات گناه محروم ساخت و این امر را به خدا واگذاشت. در دنیای اسلام، حداقل در ایران امروزی، استقلالی بین دستگاه قضایی و مذهب وجود ندارد. قضاوت و کیفر به نام اسلام صورت

می گیرد. گناه، که به حوزه خصوصی آدمها برمی گردد، جرم می شود. مثلاً رابطه خارج از حوزه زناشوئی، همجنس گرایی، نوشیدن مشروبات الکلی، اروتیسم در هنر و ادبیات و موارد دیگر جنایت محسوب می شوند در حالیکه بسیار جنایات و رفتارهایی که موازین حقوق بشر جهانی جرم بودن آنها را تأیید می کند، مثل تجاوز به دختر بچه، آزار رساندن به زن از طرف مردان خانواده، در چارچوب حق مرد در امور زناشوئی تلقی می شود. و همچنین عقیده یا نوشته ای تردید برانگیز در وجود خدا، مذهب و یا مبارزه علیه جمهوری اسلامی با مفاهیم برآمده از قرآن و بسط داده شده در کتب فقها، نظیر الحاد، کفر، شرک، محاربه با خدا و . . . سنجیده می شود. حتی قانون مطبوعات هم از این مقولات جدا نیست. ماده ۲۶ قانون مطبوعات مصوب ۱۳۶۴ هرگونه اهانت به مقدسات را هم سنگ ارتداد می داند. و در کیفر و مجازات ارتداد و نظایر آن جنایاتی مثل شکنجه، قطع عضوی از بدن و غیره، عدالت اسلامی نامیده می شوند.

اما باوری که گناه را وارد حوزه اجتماعی و سیاسی می کند و بر این اساس حق و وظیفه خویش می داند که در زندگی خصوصی افراد مداخله کند، محدود به قوانین جمهوری اسلامی نیست. این باور در فرهنگ ما هم حضور دارد. زن زناکار را فاسد و قابل مجازات می دانیم. بی دین را کافر می گوئیم و در طرد او جای تردید نمی بینیم. حتی در زبان روزمره ما هم مفاهیم «جرم» و «گناه» استقلال لازم را از همدیگر ندارند و گاه یکسان گرفته می شوند. می گوئیم «فلانی که گناهی نکرده که سزاوار مجازات باشد» یا مثلاً «او بی گناه اعدام شد».

من بر این باور نیستم که جمهوری اسلامی آیین تمام نمای فرهنگ جامعه است. اما نمی توان انکار کرد که از جهاتی قوانین قصاص هم خوانی هایی با باورهای مردم ما دارد. مثلاً آیا هنوز مجازات زن زناکار با مرگ یا گرسنگی دادن، و یا در ملایم ترین حالت با منزوی ساختن بی رحمانه وی به عنوان دفاع از ناموس، چه بسا که ارزشی مثبت تلقی نمی شود؟ اینها هیچ گاه در فرهنگ ما مورد تردید جدی قرار نگرفته است. گرچه خشونت موجود در قوانین قصاص مورد پذیرش بخش های بزرگی از جامعه نیست و سکوت در برابر آن در وهله اول ناشی از فضای ارباب و سرکوب است، با این وجود هنوز زمینه

هائی که به این جنایت‌ها امکان تحقق می‌دهد، تا حدودی دست نخورده باقی مانده است. چرا که «گناه» نه تنها هنوز کارکردی قوی دارد، بلکه وارد شدن آن در مقوله «جرم» کمتر تردید کسی را برمی‌انگیزد. آیا منزوی ساختن زن و مردی که از قوانین اخلاقی پا فراتر گذاشته و به اصطلاح «گناه» کرده‌اند، همسوئی و همراهی با مجریان مجازات‌های نظیر سنگسار نیست؟ و همین‌طور آیا پیشداوری و منزوی ساختن مذاهب دیگر به دنبال خود بی‌تفاوتی در مقابل سرکوب آنها را به دنبال ندارد؟ این مسئله به ویژه در قبال کشتار بهائی‌ها و کمونیست‌ها صدق می‌کند. با «کافر» دانستن آنها کشتارشان توجیه می‌شود نه تنها برای حکومتیان، بلکه در همه ذهن‌های بی‌چون و چرا.

وقتی «گناه» قابل مجازات می‌شود، اشکال آن هم در دین جستجو می‌شود. با مجازات هائی چون سنگسار، زدن تازیانه، درآوردن چشم از حدقه و قطع اعضای بدن آشنا هستیم. اما اشکال مجازات‌های اسلامی محدود به اینها نیست. کتب فقهی دست قاضی و حاکم را در تعیین این اشکال باز گذاشته‌اند. مثلاً در تحریر الوسیله در کیفر عمل لواط آمده است: «حاکم در کیفیت کشتن او اختیار دارد که یا با شمشیر گردن او را بزند، و یا دست و پایش را ببندد و از جای بلندی مانند کوه به پایین بیندازد، و یا اینکه او را پای دیوار قرار دهد و دیوار را به روی او خراب کند.»

از مثله کردن هم سند بسیار داریم. نزدیک‌ترین سند از نظر زمانی مربوط است به ۱۵۰ سال پیش. در سال ۱۸۵۲ سران بابی به مرگی طولانی و پردرد محکوم شدند. و روشن است که در ملا عام. ابتدا آنها را در کوچه و بازار گردانند. مردم در مسیر راه به طرف آنها سنگ پرتاب می‌کردند سپس آنها را به طرف شاه‌عبدالعظیم، جائی که مجازات نهائی باید به مرحله اجرا درمی‌آمد، بردند. در آنجا بدنشان را شمع آجین کردند یعنی در بدنشان حفره هائی ایجاد کرده و در آنها شمع‌های روشن قرار دادند و دست آخر با چهار تکه کردن بدنشان آنها را کشتند. علمای آن زمان با فتوای خود چنین مرگی را شرعی کردند.

همه این مجازات‌ها در دو نکته مشترک هستند: اول ایجاد رنج و درد در جسم و روان قربانی تا نهایت تصور آدمی، دوم اجرای آن در ملاعام. در این گونه مجازات‌ها مرگ هم باید با درد توأم باشد. در ایران تحت حکومت جمهوری اسلامی بسیاری از احکام مرگ با تازیانه همراه است. حال پرسش این است چرا برای حاکمان و قاضیان تنها مرگ متهم کفایت نمی‌کند؟ و بعد آنگونه که ادعا می‌کنند آیا مجازات برای اجرای عدالت یا به قصد بازدارندگی از شیوع جنایت‌های بعدی نیست؟ (البته به فرض اینکه متهم مرتکب قتل یا جنایت شده باشد) اگر هدف این است پس چرا کیفر خود در وحشی‌گری و درنده‌خوئی از جرم پیشی می‌گیرد؟ آری واقعیت این است که جنایتی که در این گونه مجازات‌ها صورت می‌گیرد نه تنها به مراتب از خود جرم خشن‌تر است بلکه با خونسردی، در آگاهی کامل، بدون ندامت و پشیمانی و مهمتر از اینها با آئین‌های خاصی همراه می‌شود. در ایران این آئین‌ها رنگ مذهبی به خود می‌گیرند. شدت مجازات هم دقیقاً با مذهب

ارتباط دارد. به گمان من این گونه مجازات‌ها باید یادآور تصویری باشد که در قرآن و دیگر کتب فقهی از جهنم وجود دارد. نه تنها «گناهکار» به شیوه شبه جهنمی مکافات می‌شود، بلکه همچنین این مجازات‌ها، که در ملاعام و همراه با آئین‌های مذهبی به اجرا درمی‌آید، این کارکرد را نیز دارند که جهنم را به مردم یادآوری کنند. این مجازات‌ها با رنجی طولانی و کشدار همراه هستند. جهنم هم با ابدی بودن دردش مشخص می‌شود. آیا سنگسار، دوزخ را که عذاب ابدی جسم است، یادآوری نمی‌کند؟

نکته قابل توجه دیگر در رابطه با اینگونه مجازات‌ها این است که روح نهفته در آن انتقام است. میشل فوکو در کتاب «مراقبت و تنبیه»، پس از نشان دادن مجازات‌های سده ۱۷ و ۱۸ در اروپا، که با عذاب شدید جسمی همراه بود، می‌نویسد: «مجازات شیوه انتقام‌گیری بود: هم شخصی و هم عمومی. چون نیروی جسمی-سیاسی شاه به نوعی در قانون حضور داشت. قانون صرفاً تمایل به منع کردن نداشت، بلکه مایل بود با تنبیه کسانی که ممنوعیت‌هایش را زیر پا گذاشته‌اند از تحقیر اقتدارش انتقام بگیرد.»

اگر تخلف از قوانین شاه تحقیر اقتدار اوست، «گناه»، یعنی زیرپا گذاشتن قوانین الهی، هم به نوعی تحقیر اقتدار خداست. پس مجازات انتقام خدا تلقی می‌شود. در کیفر «گناه»، مثل زنا و لواط، مسئله انتقام‌گیری شخصی در میان نیست چون در این موارد شاکی خصوصی وجود ندارد. پس آنچه که در میان است کیفرخواست الهی و انتقام خدائی است. مجازات هم باید اثبات قدرت خدا باشد.

در ادامه به جنبه دیگری از رابطه بین گناه و مجازات می‌پردازم. این بار نه خود گناه، بلکه احساس گناه و رابطه آن با مجازات مورد بررسی قرار می‌گیرد. القای احساس گناه، خود یکی از شیوه‌های مجازات است. در زندان‌های جمهوری اسلامی بود که من تأثیرات ویرانگر احساس گناه را بر روان و شخصیت شناختم. برای تغییر رفتار و شخصیت زندانی‌ها ابتدا به آنها القا می‌کردند که آدم‌های پست و گناهکاری هستند. توبه در ادامه تحمیل این باور میسر می‌شد. توبه دو پروسه در هم تنیده را شامل می‌شد: ابتدا آگاهی به گناه، که باید با درد و عذاب سخت روحی توأم می‌شد و سپس جبران آن. و شنیده‌اید که برای «جبران گناه» عده‌ای از توابها را به چه جنایت‌هایی واداشتند.

حال مسئله را فراتر از دیوارهای زندان و در حصار جامعه ببینیم. نه تنها در خانواده‌های شدیداً مذهبی، بلکه در بسیاری از خانواده‌هایی هم که سخت‌گیری زیادی نسبت به مذهب ندارند، افراد از همان ابتدای زندگی‌شان با ممنوعه‌ها و گناه‌ها آشنا می‌شوند. بایدها و نبایدها. قصه‌هایی که برای کودکان نقل می‌شود، از جمله افسانه‌های مذهبی را در بر می‌گیرد که در آن عذاب‌های زمینی و دوزخی به تصویر کشیده شده‌اند. اما بسیاری از این ممنوعه‌ها و گناهها چیزی نیستند جز امیال و

نیازهای طبیعی بشری و گریزناپذیر. پس کودک هرچه بزرگتر می شود، خود را در تار عنکبوتی وسوسه ها و چهره حقیقی زندگی می یابد که می گویند گناه است. امیال جنسی به ویژه نقش بزرگی در ایجاد احساس گناه دارند. اما تنها نهاد خانواده نیست که عضو خویش را «گناهکار» بار می آورد. نهادهای دیگر هم، از جمله نهاد آموزش و پرورش، با تاکید بی رویه بر اخلاق در این امر سهیم اند. در جمهوری اسلامی نهادهای سیاسی احساس گناه را سازماندهی می کنند.

از نظر روانشناسی احساس گناه چیست؟ احساس گناه در ناخودآگاه شکل می گیرد و بر طبق تعبیر فروید برآمدی است از «او» و «من – برتر». «او» نماینده غرایز و «من – برتر» بیان فرهنگ و ارزش های اجتماعی است. و «من» حاصل کشاکش های این دو است. و عقده ها از همین کشاکش ها شکل می گیرد. البته فروید در این جا احساس گناه را نه فقط از جنبه مذهب، بلکه با تعبیری عام تر از آن در نظر دارد یعنی احساس تقصیر (Schuldgefuehle). احساس تقصیر یا در بحث ما احساس گناه با عذاب روحی و نوعی قصاص جوئی خشن آمیخته است، تقاص آن می تواند در شکل خودآزاری بروز کند. یعنی درونی کردن خشم و مجازاتی به سوی درون، جائیکه شخص در مقابل احساس گناه، خود را مطلقا ناتوان می بیند. و خود را گناهکار دیدن یعنی درگیری دائمی با فکر عذاب جهنم و خشم خدا و مجازات خود، محروم کردن خویش از شادی های زندگی و بدبینی نسبت به هر چه رنگ لذت دارد.

اما عذاب ناشی از حس گناه، وقتی به بیرون سرریز می شود، دگرآزاری نتیجه آن است. برای فروکش کردن عذاب درونی، فرد یا جامعه قربانی می جوید. اشخاص یا گروه هایی مظهر گناه قلمداد می شوند. Suendenbock (۴)، یا به تعبیر خودمانی بلاگردان معرفی می شوند تا آبی باشند بر آتش درون، وسیله ای که دیگران خشم و خشونت خود را بر او متمرکز می کنند. و قربانی معمولا «غیرخودی» است. متعلق به آن «دیگری» است. بیگانه است شاید متعلق به قومی غریب، مذهبی دیگر دارد یا اصلا ندارد. «خودی» معمولا قربانی نمی شود مگر آنکه حریم های ممنوعه را شکسته باشد.

هر دو شکل خودآزاری و دگرآزاری با سرکوب امیال یا انزجار و احساس گناه از داشتن این امیال همراه است. سرکوب احساسات و امیال می تواند به پروراندن فرهنگ استبدادی و نظم استبدادی یاری رساند. ویلهم رایش در علت یابی پدید آمدن فاشیسم به کارکرد اجتماعی سرکوب جنسی می پردازد و نشان می دهد که ممنوعیت های اخلاقی و جنسی از همان دوران کودکی، انسانی ترسو و مطیع بار می آورد و چنین تربیتی به ساخت اتوریته پذیر منجر می شود. (۵)

احساس گناه تنها در ضمیر خودآگاه انسان تظاهر می یابد اما گاه از آن فراتر رفته به ناخودآگاه راه می یابد. در مسیحیت آئین هایی هست که می تواند بار حس گناه را سبک کند. مثل آئین های اعتراف به گناه در مقابل کشیش. گوستاو یونگ روانکاوی را توسعه آئین اعتراف می داند. خودتنبیهی هم یکی دیگر از آئین هایی است که به سبک کردن بار گناه

می انجامد. خود تنبیهی که در میان مومنان مسیحی رواج داشت و شاید هنوز هم نشانه هائی از آن مانده باشد، به نوعی در مقابله با این باور قرار دارد که تنها نمایندگان خدا در روی زمین حق تنبیه گناهکار را دارند. این آئین ها زمانی کارکرد دارند که فرد به گناه خود آگاهی دارد. اما احساس گناه وقتی در ناخودآگاه شکل می گیرد، بروز و تاثیر آن بر رفتار فرد و جامعه از نوع تخریبی، انتقام جویانه و سادیستی است.

در بحث ما، که رابطه گناه با مجازات است، این شکل بروز احساس گناه، یعنی رانده شدن آن به ناخودآگاه، مد نظر است. برای نمونه و روشن شدن بحث تاملی پیرامون سنگسار داشته باشیم. چه مکانیسم های روانی انسان هائی را وامی دارد که انسان دیگری را که نه او را می شناسند و نه خصومت شخصی با وی دارند، در خاک کرده و با پرتاب سنگ مجازاتش کنند؟ به دنبال این سوال بود که به دیدن فیلم مستند سنگسار رفتم. یاسی که از دیدن این فیلم دچار شدم، عمیق تر از آن چیزی بود که شکنجه و سال های زندان در من گذاشته بود. موجودی را که در گونی کرده بودند، کشان کشان آوردند و در خاک فرو کردند. از صدای ضجه اش می شد فهمید که قربانی یک زن است. مردانی برافروخته و با حالت های به شدت هیستریک، که در دایره ای گرد آمده بودند، سنگسار را شروع کردند. در پرتاب سنگ به زنی که نه چهره اش را می دیدند و نه هیئتش را، از هم پیشی می گرفتند. جمعیت سنگ انداز هر لحظه برافروخته تر می شد. گوئی تکان های نافرجام سر و گردن قربانی خشم آنها را تشدید می کرد. تعدادشان کم نبود. صدها نفری می شدند. صحنه در یک مکان عمومی مثل خیابان نبود. می شد تصور کرد که مردانی که به شرکت در این سنگ اندازی دعوت شده اند، از وابستگان حزب الله بوده باشند. حتما پیش از این مراسم در مراسم دیگری مثلاً یک مراسم مذهبی داغ تحریک شده بودند. اما در هر حال این صدها نفر جلاد حرفه ای نبودند. شاید هم داوطلبانه در این مراسم تعذیب شرکت می کردند. چه بسا این باور را به آنها القا کرده باشند که این عمل، فریضه دینی شان است و درخور پاداش اخروی. مگر نه اینکه قرآن اجرای قصاص را تقوی می داند. «و ای خردمندان! شما را در قصاص زندگانی نهفته است، باشد که تقوی پیشه کنید.» (بقره، آیه ۱۷۹) و از امام موسی نقل کرده اند که اجرای یک حد را در روی زمین از باران چهل روز سودمندتر می داند. (۶)

این اعتقادات و آموزش های دینی می توانند آنچه را که به عمل درمی آید، یعنی جنبه خودآگاه عمل را توجیه کنند اما برای توضیح جنبه های روانشناسانه و محرک های درونی شرکت داوطلبانه در آئین جنایت کافی نیستند. به عبارت دیگر یک کمپلکس درونی عمیق می تواند کسی را به تعذیب و سنگسار دیگری سوق دهد. برای سنگ انداز قطعاً مسئله انتقام شخصی در میان نیست. سنگ انداز قربانی خود را نمی شناسد. آیا عامل احساس گناه و عذاب وجدان مستمر ناشی از آن، آن نکته ای نیست که سنگ انداز را با «گناه» زن قربانی تلاقی می دهد؟ و گناه زن تخطی از قوانین اسلامی مربوط به روابط جنسی

و زناشوئی است. گفتیم که احساس گناه در اموری بار سنگین دارد که بشر را از پرداختن به آن گریزی نیست. نیازهای جنسی در اسلام و نیز دیگر مذاهب همیشه با تابوها و قوانین مواجه هستند. می شود گفت که برای کسانی که فعال و غیرفعال در مراسم سنگ اندازی شرکت می کنند، قربانی آیینی است که در او گناه خود را می بینند و با دیدن او با گناه خویش کلنجار می روند. مجازات او مجازات نیمه‌ی گناهکار خود است. پس هر چه مجازات خشن تر باشد، خود را بیشتر تسکین می دهند. اما این به معنای آن نیست که آنها خود را با قربانی هم‌هویت می بینند یا به اصطلاح خود را جای قربانی می گذارند. برعکس انزجار و نفرت خود را از گناه خویش در قربانی متمرکز می کنند و از درد او نه تنها متأثر نمی شوند بلکه احساس لذت و سبکی هم می کنند. این وجه اشتراک بین قربانی و گناه خویش چه بسا برای خود آنها پنهان باشد. آنچه آنها بر آن آگاه هستند و تبلیغات و تهییجات هم آن را دامن می زند، این است که آنها برای نابودی شر و گناه که زندگی آنها و دیگران را تهدید می کند، زن را سنگسار می کنند. قربانیان سنگسار عمدتاً زن هستند. زن در مذاهب و به ویژه در اسلام و فرهنگ اسلامی عامل فساد، وسوسه و گناه قلمداد می شود. و به این ترتیب مناسب‌ترین ابژه یا شی برای بار کردن شر در وجود او. در انجیل روایت شده است که وقتی مسیح با سنگسار زن که متهم به زنا بوده، مواجه می شود خطاب به سنگ اندازان می پرسد «آیا در بین شما کسی هست که گناه نکرده باشد؟» با این پرسش جمعیت سنگ به دست دچار تردید شده و عقب می نشینند. غیر از پیام مهر و انسان دوستی این روایت، جنبه دیگری نیز در آن نهفته است. مسیح به گناهی که در همه اعصار و جوامع می تواند اتفاق بیفتد انگشت می گذارد. مسیح با صراحت احساس گناه پنهان و نهفته در ضمیر ناخودآگاه را به رخ شان می کشد. به بیان دیگر احساس گناه شان را از ناخودآگاه به خودآگاه ذهن فرامی خواند. و به این ترتیب مردم را به داوری خودشان وادار می کند.

نکته دیگر در مجازات های مذهبی، جنبه آئینی آن است که نشان می دهد مجازات تنها به قصد تنبیه و کیفر نیست. شلاق زنی و اعدام همراه با تعذیب و سنگسار که در ملاعام صورت می گیرد، بیش از مسئله تنبیه، بلکه نمایش قدرت است. و پیام آن ارعاب و بیهوده جلوه دادن چون و چرائی در قدرت پادشاهی یا الهی است. فوکو می نویسد که در اروپا این آئین ها با شکوه تمام به اجرا در می آمد. «مجرم» در همراهی نظامیان و منشی دادگاه به میدان بزرگ شهر آورده می شد. همه اینها، اعدام در ملاعام را به چیزی بیش از نمایش عدالت مبدل می ساخت. اینها چیزی نبود جز نمایش قدرت. مردم در این مراسم حق شرکت داشتند: از طریق مشاهده و واکنش نسبت به آن. واکنش مردم عموماً بصورت تف کردن و تأیید حکم بود. فوکو می نویسد در قرن ۱۸ بود که عکس العمل مردم تغییر کرد.

در ایران هم اعدام و شلاق زنی چه در عصر قاجار که از مراسم اعدام های همراه با تعذیب در آن دوره گزارش در دست

است و چه در ایران تحت حکومت جمهوری اسلامی با آئین‌هایی همراه می‌شود که جنبه مذهبی دارد. از گزارش خانم شل، وابسته سفارت انگلیس در ایران، از مراسم اعدام طولانی بابیان در سال ۱۸۵۲، متوجه جنبه آئینی آن می‌شویم. در کوچه و بازار گرداندن آنها، شمع آجین کردن‌شان و در نهایت تکه کردن بدنشان در ملاعام.

در جمهوری اسلامی ایران سنگسار، اعدام و تازیانه و حتی قطع دست با آئین‌های مذهبی صورت می‌گیرد. آئین‌های اعدام با سردادن شعارهای مذهبی همراه می‌شود. در مورد اعدام زندانیان سیاسی شعارهای سیاسی هم به آنها اضافه می‌شود. پاسداران جوخه اعدام پیش از مراسم وضو می‌گیرند و در حین زدن شلاق آیه هائی از قرآن زیر لب زمزمه می‌کنند. پاسداران بطور چرخشی در جوخه اعدام شرکت می‌کنند تا ثواب آن نصیب همگی شود. در این آئین‌ها قربانی هم شرکت داده می‌شود. آنها را پیش از اعدام و حتی سنگسار غسل می‌دهند. در عکسی که بطور محرمانه از به دار آویختن یک زن ۲۵ ساله در تابستان ۱۳۸۰ گرفته شده است، او را در کنار دار در حال دعا و استغاثه می‌بینیم.

این آئین‌ها در ملاعام صورت می‌گیرد. شرکت دادن مردم در این آئین‌ها اما یک شمشیر دولبه است. هدف ایجاد فضای ترس و عبرت آموزی دیگران است. در همین حال، اما، هیچ تضمینی وجود ندارد که حضور دادن مردم در این آئین‌ها همیشه هدف حکومت گران را در بر داشته باشد. زمانی می‌تواند این، حتی به ضد خود بدل شود. فوکو می‌نویسد: «در قرن هیجدهم واکنش مردم نسبت به قربانی تغییر کرد. حالا دیگر محکوم مورد همدردی و حمایت قرار می‌گرفت. اگر جمعیت دور قاپوق ازدحام می‌کردند صرفاً برای این نبود که شاهد رنج‌های محکوم باشند یا خشم جلاد را تحریک کنند. بلکه همچنین برای آن بود که ناسزاهای آن کسی را بشوند که با لعن و نفرین کردن قضات و قوانین و قدرت مذهب، دیگر چیزی برای از دست دادن نداشت.» (۷)

امروزه در ایران هم اجرای احکام اعدام و شلاق زدن در ملاعام با اعتراض مردم روبرو شده است. حضور مردم در این مراسم به معنای تأیید این احکام نیست. در سال ۱۳۷۸ بنا بود در تهران نو، یکی از خیابان‌های پرجمعیت تهران، جوانی به دار آویخته شود که در یک درگیری لفظی با مامور بسیجی مرتکب قتل وی شده بود. جمعیت زیادی در محل گرد آمده بودند و جرثقیل، وسیله‌ای که با آن باید طناب دار بالا کشیده می‌شد، در محل آماده بود. جمعیت هیجان و اضطراب داشت و اکثریت با این آرزو در آنجا حضور یافته بود که در آخرین لحظه جوان بخشوده شود. تعدادی که توانسته بودند خود را به نزدیک محل برسانند از خانواده مقتول می‌خواستند که جوان را ببخشاید. بالاخره در آخرین لحظه خانواده رضایت داد و طناب دار از گردن جوان کنار رفت.

شلاق زدن جوانان در ملاعام، که از مدتها پیش شدت گرفته است، عکس العمل‌های تندی را از طرف مردم برانگیخته است. تا جائیکه ماموران زیادی در محل حضور می‌یابند تا مانع واکنش‌های خشم‌آگین مردم شوند. این اعتراضات باعث شده است

که در جناح های اصلاح طلب حکومت نسبت به علنی بودن این گونه مجازات ها مخالفت شود. مجلس و روزنامه های اصلاح طلب هم تنها به علنی بودن این احکام بسنده کرده اند بدون آنکه نفس این احکام تعذیبی مورد تردید قرار گیرد. در همین زمان، اما، گسترش اعدام و سنگسار دو زن در زندان اوین مورد سکوت قرار گرفته است. و ماجرای قتل های زنان خیابانی و فاحشه در استان خراسان، که به نقاط دیگر کشور هم کشیده شد، و خود یکی از بزرگترین جنایت های یک جامعه است، با نوعی بی تفاوتی مواجه شده است.

آیا اعتراض مردم تنها به علنی بودن مجازات های اسلامی است یا اینکه نفس این گونه مجازات ها مورد تردیدشان است؟ فشار دستگاه سرکوب و وجود سانسور در رسانه های همگانی مانع آن است که واکنش ها و نظرات مردم در برخورد با این سوال روشن شود. از طرف دیگر به دلیل همین سانسور و سرکوب، فضایی برای نقد و مخالفت با این جنایت ها به وجود نمی آید. به نظر می رسد در حال حاضر به رغم نارضایتی های گسترده و عمیق از حکومت اسلامی، اما هنوز پایه های نظری قصاص و اعدام در میان مردم زیر سوال نرفته است. این کار مستلزم یک نقد جدی و گسترده در جامعه است. با این آرزو، که چنین نقدی در آینده نزدیک در جامعه مان صورت گیرد، سخن ام را به پایان می برم.

مراجع:

۱ و ۲ -

Dieter Weiss, Psychologie und Religion, Wuerzburg, 1991

۳ - احمد وائلی، احکام زندان در اسلام، ترجمه محمد حسن بکائی، ص. ۸۷

۴ - این واژه از داستانی از انجیل عهد قدیم برخاسته است. در روز آشتی، روحانی اعظم دستانش را بر

سر یک بز اخوش می‌گذارد و می‌گوید تمام گناهان و خطاهای قوم بنی اسرائیل بر این بز منتقل شده است. سپس بز را در بیابان رها می‌کنند و حیوان گناهان بنی اسرائیل را با خود می‌برد. بعدها این تمثیل در مورد نقشی که یودا در مسیحیت دارد و همچنین نسبت دادن بلاها و مصیبت‌های جامعه به یهودیان بکار برده شد.

ه _ wilhelm Reich, Die Massenpsychologie des Faschismus, S. 49

این کتاب به فارسی هم برگردانده شده است.

۶ - احمد وائی، همان منبع، ص. ۶۸

۷ . Dariush Rejali, Torture and modernity, 1994, S. 11